

معشوق حقیقی انسان کیست و معنای اله در لا اله الا الله چیست؟

آیا واقعا خدا معشوق حقیقی یا اله ماست؟

دلبر ما کیست یا چیست؟ یک بوگاتی آخرین مدل؟ همسرمان؟ خانه‌ لوکسی که همیشه در آرزوهایمان به آن فکر می‌کنیم؟ خدا؟ به هر حال دلبر یا دقیق‌تر بگوییم اله،^۱ نقش مهمی در زندگی ما بازی می‌کند. چون تنها وقتی که به اله و معشوق خود برسیم، به شادی و آرامش دست پیدا می‌کنیم.

واقعیت این است که هر کدام از بخش‌های وجود ما برای خود اله و معشوقی دارد و ندای لا اله الا را در رابطه با معشوق خود به کار می‌برد. مثلاً بخش حسی ما الهی به جز محسوسات ندارد، بخش خیالی ما معبودی جز مخیلات ندارد، بخش وهمی و عقلی ما هم الهی به جز موهومات و معقولات ندارند و در این میان تنها اله و معشوق بخش فوق‌عقلی ما یا همان معشوق حقیقی ما الله است.

ما زمانی دچار نقص می‌شویم که بخشی از وجود ما به محبوب یا همان مایه آرامش خود نرسد. مثلاً چشمی که نمی‌تواند به محبوب خود یعنی نور برسد، نابینا می‌شود. یا گوشی که به محبوب خود یعنی فرکانس دسترسی نداشته باشد، ناشنوا می‌شود. اما تأسف‌بارترین حالت وقتی پیش می‌آید، که ما به عنوان یک انسان نقص داشته باشیم. یعنی ظاهراً انسان باشیم، اما شخصیت انسانی نداشته باشیم و نتوانیم با معشوق بعد انسانی خود یعنی خدا ارتباط برقرار کنیم.

اگر بخواهیم مفهوم لا اله الا الله را به زبان ساده بیان کنیم، باید بگوییم که لا اله الا الله یک حقیقت دوجانبه است که یک سمتش توحید و الله قرار دارد و سمت دیگرش انسانی است که اله او الله است.^۲ لا اله الا الله تنها ماجرای حقیقی زندگی ماست، ماجرای زندگی موجودی بی‌نهایت‌طلب که از اصل خود جدا شده است و با ورود به دنیا به قدری گرفتار حجاب‌ها و محدودیت‌ها شده که گاهی در تشخیص اله و معشوق حقیقی خود هم اشتباه عمل می‌کند. ما باید بر اساس برنامه‌ای که محبوبمان به ما می‌دهد، مسیر برگشت به جایگاه اصلی و اولیهمان را طی کنیم. دین برنامه‌ای است که برای بخش فوق

1. اله، دانشنامه اسلامی.

2. تفسیر لا اله الا الله.

عقلانی وجود ما تنظیم شده، تا ما را به حقیقت لا اله الا الله برساند. دین مسیر رسیدن ماست به اله غایت و معشوق حقیقی مان یعنی الله.

شادی و آرامش را کجا می‌توان یافت؟

تمام دغدغه ما در زندگی رسیدن به شادی و آرامش است. کار می‌کنیم، برای خود زندگی تشکیل می‌دهیم، به مسافرت می‌رویم، دور هم جمع می‌شویم، هزینه می‌کنیم، درس می‌خوانیم و... تا نهایتاً به آرامش برسیم. احتمالاً هیچ کدامان دوست نداریم که خود را در موقعیت یک پادشاه دارا، اما افسرده و پراضطراب تصور کنیم. اما حکایت ما حکایت کسی‌ست که تمام کلیدها غیر از کلید اصلی را برای باز شدن در شادی و آرامش امتحان می‌کند. ما از آنجا که بعد انسانی‌مان را فراموش کرده‌ایم، نمی‌دانیم که کلید اصلی برای گشودن در شادی و آرامش دائم درستان بخش انسانی وجود ماست.

اگر نتوانیم عشق به الله را باور کنیم، پس یا بخش فوق‌عقلیمان به خوبی تغذیه نشده و به بلوغ خودش نرسیده و یا این بخش اصلاً بر وجود ما حاکم نیست؛ در نتیجه اهداف و برنامه‌هایی که برای خودمان تنظیم می‌کنیم، با هدف خلقت ما سازگار نیستند. ما مسلماً تا رسیدن به حقیقت لا اله الا الله مسیر درازی در پیش داریم، اما می‌توانیم با تمرین خود را از مرحله گفتن اینکه اله و دلبری جز الله نداریم، به باور این حقیقت برسانیم.

الله کمال مطلق و بی‌نهایت است. هر قدمی که برمی‌داریم، هر انتخاب یا تلاشی که می‌کنیم، اگر ما را به خدا نرساند، یا عشق و محبتش را در دل ما بیشتر نکند، چیزی جز مانع و حجاب نیست و جز خسارت و ضرر چیزی برای مان به دنبال ندارد. در حقیقت میزان انسانیت ما به این بستگی دارد که به چه اندازه از الله، کمال مطلق یا معشوق حقیقی خود بهره می‌بریم. در واقع ما به اندازه‌ای که از او وجود خدا بهره‌مند شده و به معشوق و محبوب بخش انسانی یا فوق‌عقلی‌مان نزدیک می‌شویم، به آرامش و شادی دائمی خواهیم رسید.

تمام معشوق‌ها در خدمت الله

اما چرا باید تمامی معشوق‌های ما در خدمت معشوق بخش فوق عقلی وجودمان باشد؟ فرض کنید که در جاده‌ای به سمت مقصدی مشخص در حرکت هستیم، مقصد سفر هدف ماست و هر اقدامی که ما را سریع‌تر به هدفمان برساند، به نفع ما بوده و از آن استقبال می‌کنیم. درمقابل از هر توقف بی‌جا، تصادف و یا مشغولیتی که ما را از رسیدن به هدفمان دور کند، اجتناب می‌کنیم. در این مثال، هدف رسیدن به مقصد است و در زندگی واقعی هدف رسیدن به شادی و آرامش دائمی است که جز از طریق رسیدن به معشوق حقیقی مان یعنی الله یا کمال مطلق امکان‌پذیر نیست. از آنجا که اصل و ریشه ما به جهان مادی تعلق ندارد؛ در نتیجه ما به طور طبیعی بی‌نهایت‌طلب و عاشق الله هستیم. اگر برخلاف آفرینش ذاتی مان، معشوق بی‌نهایت‌مان را رها کنیم و با رفتن به سراغ کمالات محدودی مثل ثروت، زیبایی، قدرت و علم از معشوق حقیقی خود غافل شویم، در حقیقت از حالت طبیعی و تعادل انسانی مان خارج شده‌ایم. یا به عبارتی دچار فسق شده‌ایم.

وجود ما زمانی در حالت تعادل قرار دارد که بعد انسانی یا فوق عقلی نفس ما فرمانروای نفس باشد و تمامی ابعاد و قوای دیگر نفس در خدمت این بخش از وجود ما قرار داشته باشند. یعنی تمام وجود ما به صورت یکپارچه برای رسیدن به معشوق حقیقی وجودمان تلاش کند. اگر بر این اساس، افکار، رفتار، انتخاب‌ها و ارتباط‌هایمان را تنظیم کرده و معشوق‌ها و کمالات پایینی وجودمان را اولویت‌بندی کنیم، می‌توانیم بگوییم که خودمان را در دژ مستحکم لا اله الا الله قرار داده‌ایم. در این صورت در کنار معشوق حقیقی خود به شادی و آرامش دائمی دست پیدا می‌کنیم. اما اگر فرمانروایی نفس ما به دست فوق عقل نباشد، هر یک از ابعاد وجود ما با تکیه بر میل بی‌نهایت طلبی وجودمان سعی در به دست گرفتن فرمانروایی نفس کرده و هر یک از این بخش‌ها وجود ما را به سمتی که خود می‌پسندد، می‌کشاند. این حالتی است که بسیاری از ما به آن دچاریم. به هزاران دغدغه و فکر گوناگون مشغولیم و برای بهترین بودن در همه چیز تلاش می‌کنیم، اما با تمام دویدن‌ها و تلاش‌هایمان هرگز راضی، خوشحال و آرام نیستیم.

ما در این مقاله به معشوق‌های بخش‌های مختلف وجودمان اشاره کوتاهی کردیم. گفتیم که میزان انسانیت ما به اندازه‌ای است که با معشوق بعد فوق‌عقلی یا انسانی‌مان یعنی الله ارتباط برقرار کنیم. میزان شادی و آرامش وجود ما به ارتباط و نزدیکی با معشوق حقیقی وجودمان بستگی دارد و ما به میزان این نزدیکی است که از نشاط، شادی، آرامش و عشق دائمی بهره‌مند می‌شویم. در ادامه هم یادآوری کردیم که اگر در حالت تعادل انسانی باشیم، ارتباطها، انتخابها و چپش معشوقاتمان را طوری قرار می‌دهیم که در جهت رسیدن به معشوق حقیقی ما یعنی الله باشند.